

الدَّرْسُ السَّابِعُ برگرد

تأثير اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ

اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی

﴿الرَّحْمَنُ * علم القرآن * خلق الإنسان * علمه البيان﴾ الرَّحْمَنُ: ١ تا ٤

خدای بخشاینده، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید، سخن گفتی را به او آموخت.



برنامه	البرنامج
اندازه	الهندسة
چراغ	السراج
پردیس	الفردوس
پیروز	الفيروز
گوهر	الجوهر
گندی	الجندي
کندک	الخندي

المُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ دَخَلَتِ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مُنْذُ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ، فَقَدْ نُقِلَتْ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ أَلْفَاظٌ فَارِسِيَّةٌ كَثِيرَةٌ بِسَبَبِ التَّجَارَةِ وَ دُخُولِ الْإِيرَانِيِّينَ فِي الْعِرَاقِ وَ الْيَمَنِ،
واژگان فارسی از دوره جاهلی وارد زبان عربی شد، الفاظ فارسی بسیاری به علت بازرگانی و ورود ایرانیان به عراق و یمن به [زبان] عربی منتقل شد.

وَ كَانَتْ تِلْكَ الْمُفْرَدَاتُ تَرْتَبُطُ^٨ بِبَعْضِ الْبَضَائِعِ الَّتِي مَا كَانَتْ عِنْدَ الْعَرَبِ كَالْمِسْكِ وَ الدِّيْبَاجِ
و آن واژگان ر ارتباط با کالاهایی بود که نزد عرب نبود؛ مانند مشک و ابریشم
(و آن واژگان به برخی کالاها مربوط می شد که عرب نداشت)

وَ اشْتَدَّ النُّقْلُ مِنَ الْفَارِسِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ بَعْدَ انْضِمَامِ إِيْرَانِ إِلَى الدَّوْلَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ.
و انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

وَ فِي الْعَصْرِ الْعَبَّاسِيِّ اِزْدَادَ نُفُوذُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ حِينَ شَارَكَ الْإِيرَانِيُّونَ فِي قِيَامِ الدَّوْلَةِ الْعَبَّاسِيَّةِ عَلَى يَدِ امْتَالِ أَبِي مُسْلِمٍ الْخُرَّاسَانِيِّ وَ آلِ بَرْمَكٍ.
در دوره عباسی هنگامی که ایرانیان در برپایی دولت عباسی به دست امثال ابو مسلم خراسانی و آل برمک (خاندان برمک) شرکت کردند، نفوذ زبان فارسی افزایش یافت.

وَ كَانَ لِإِيْرَانِ الْمُقَفَّحِ دَوْرٌ عَظِيمٌ فِي هَذَا التَّأْتِيْرِ، فَقَدْ نَقَلَ عَدَدًا مِّنَ الْكُتُبِ الْفَارِسِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ، مِثْلَ كَلِيْلَةِ وَ دِمْنَةِ.
و این مقفح نقش بزرگی در این اثرگذاری داشت، [او] تعدادی از کتابهای فارسی را مانند کلیله و دمنه به عربی منتقل کرد (ترجمه کرد، برگرداند).

^٨ اِرْتَبَطَ: ارتباط داشت، (مضارع: يَرْتَبِطُ / امر: اِرْتَبِطْ / مصدر: اِرْتَبَاط)

دارد

و لِلْفِرُوزِ أَبَادِيٌّ مُعْجَمٌ مَشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ يَضُمُّ مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

و فیروزآبادی لغت‌نامه مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در بردارد. (شامل می‌شود)

جمله وصفیه

و قَدْ بَيَّنَّ عُلَمَاءُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ الْفَارِسِيَّةِ أَبْعَادَ هَذَا التَّأثيرِ فِي دِرَاسَاتِهِمْ، فَقَدْ أَلَفَ الدُّكْتُورُ التُّونُجِيُّ كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ الْفَارِسِيَّةَ الْمُعْرَبَةَ سَمَاءً «مُعْجَمَ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ».^٨

و دانشمندان زبان عربی و فارسی ابعاد (جنبه‌های) این اثرگذاری را در پژوهش‌های خود آشکار ساخته‌اند (توضیح داده‌اند)، پس دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات فارسی عربی شده را در بر می‌گرفت [و] آن را «مُعْجَمَ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ». (=لغت‌نامه عربی شده‌های فارسی در زبان عربی) نامگذاری کرد.

أَمَّا الْكَلِمَاتُ الْفَارِسِيَّةُ الَّتِي دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ فَقَدْ تَغَيَّرَتْ أَصْوَاتُهَا وَ أَوْرَانُهَا، وَ نَطَقَهَا الْعَرَبُ وَفَقًا لِأَلْسِنَتِهِمْ، فَقَدْ بَدَّلُوا الْحُرُوفَ الْفَارِسِيَّةَ «گ، چ، پ، ژ» الَّتِي لَا تَوْجُدُ فِي لُغَتِهِمْ إِلَى حُرُوفٍ قَرِيبَةٍ مِنْ مَخَارِجِهَا؛ مِثْلُ:

پَرْدِيس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چادِرْشَب ← شَرَشَف و ...

اما صدا و وزن آن واژه‌های فارسی که وارد زبان عربی شد، دگرگون شد و عرب‌ها آن را مطابق زبان خودشان بر زبان آوردند پس حروف فارسی «گ، چ، پ، ژ» را که در زبانشان پیدا نمی‌شود (نبود) به حروفی نزدیک به مخارجشان تبدیل کردند؛ مانند: پَرْدِيس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چادِرْشَب ← شَرَشَف و ...

وَ اشْتَفَوْا مِنْهَا كَلِمَاتٍ أُخْرَى، مِثْلُ «يَكْنِزُونَ» فِي آيَةِ ﴿... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ...﴾ مِنْ كَلِمَةِ «گنج» الْفَارِسِيَّةِ. وَ از آن کلمات دیگری را برگرفتند، مانند «يَكْنِزُونَ» در آیه - { وَ طَلَا وَ نَقَرَهُ انْبِشْتَه مِي كَنْد... }- از کلمه فارسی «گنج».

جمله وصفیه

عَلَيْنَا أَنْ نَعْلَمَ أَنَّ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ أَمْرٌ طَبِيعِيٌّ يَجْعَلُهَا غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ، وَ لِأَنَّهُ سَتَطِيعُ أَنْ نَجِدَ لُغَةً بِدُونِ كَلِمَاتٍ دَخِيلَةٍ؛

ما باید بدانیم که تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، امری طبیعی است که آن را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد، و نمی‌توانیم زبانی را بدون کلمات دخیل (وارد شده) پیدا کنیم؛

بود

كَانَ تَأثيرُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ أَكْثَرَ مِنْ تَأثيرِهَا بَعْدَ الْإِسْلَامِ، وَ أَمَّا بَعْدَ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ فَقَدْ ازْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ بِسَبَبِ الْعَامِلِ الدِّينِيِّ.

اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی پیش از اسلام بیش‌تر از تأثیر آن در پس از اسلام بود، و اما پس از پیدایش اسلام، واژگان عربی در زبان فارسی به دلیل عامل دینی افزایش یافت. (بیشتر شد)

الفارسیة



^٨ لغت‌نامه، قاموس / فرهنگ‌نامه / حروف الْمُعْجَم: حروف هجا، حروف الفبائی

^٩ سوره توبه: ٤، يَكْنِزُونَ «از ماده «کنز» به معنای گنج است، ترجمه فولادوند: طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند.

المعجم برگرد

مُفْرَدَاتٍ : واژگان	تَغَيَّرَ : دگرگون شد	إِزْدَادٌ : افزایش یافت (فعل ماضٍ من باب افتعال)
مِسْكٌ : مشک	مِضَارِعُ : يَتَغَيَّرُ (من باب تَفَعَّل)	(مضارع: يَزْدَادُ)
نَطَقَ : بر زبان آورد (مضارع: يَنْطِقُ)	دَخِيلٌ : وارد شده	أَشْتَدُّ : شدت گرفت
نَقَلَ : منتقل کرد (مضارع: يَنْقُلُ)	دِيْبَاجٌ : ابریشم	(مضارع: يَشْتَدُّ)
وَفَقَّالٌ : بر اساس	شَارَكَ : شرکت کرد	أَشْتَقُّ : برگرفت (مضارع: يَشْتَقُّ) من باب افتعال
يَضُمُّ : در برمی گیرد (ماضی: ضَمَّ)	مِضَارِعُ : يَشَارِكُ (من باب مفاعلة)	أَنْضَمَّ : پیوستن (إِنْضَمَّ، يَنْضَمُّ) من باب انفعال
*الأصل: ریشه، خاستگاه، اصل، بنیاد، منشأ	مُعَرَّبٌ : عربی شده	بَيَّنَّ : آشکار کرد (مضارع: يَبَيِّنُ) من باب تفعیل

حول النص برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- لماذا ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بعد ظهور الإسلام؟

چرا واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام افزایش یافت؟

كَمْ قَدِ ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بسبب العامل الديني.

واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام به دلیل عامل دینی افزایش یافت.

۲- مَنْ هُوَ مؤلف «مُعْجَمِ الْمُعْرَبَاتِ الفَارِسيَّةِ فِي اللُّغَةِ العَرَبِيَّةِ»؟

گردآورنده « لغتنامه معربات فارسی در زبان عربی » چه کسی است؟

كَمْ الدُّكْتُورُ التُّونِجِيُّ هُوَ مؤلف « مُعْجَمِ الْمُعْرَبَاتِ الفَارِسيَّةِ فِي اللُّغَةِ العَرَبِيَّةِ ».

دکتر التونجی گردآورنده « لغتنامه معربات فارسی در زبان عربی » است.

۳- مَتَى دَخَلَتِ الْمُفْرَدَاتُ الفَارِسيَّةُ فِي اللُّغَةِ العَرَبِيَّةِ؟

کی (چه وقت) واژگان فارسی در زبان عربی وارد شدند؟

كَمْ أَلْمُفْرَدَاتُ الفَارِسيَّةُ دَخَلَتِ اللُّغَةَ العَرَبِيَّةَ مُنْذُ العَصْرِ الجَاهِلِيِّ.

واژگان فارسی از دوره جاهلی در زبان عربی وارد شدند.

۴- أَيُّ شَيْءٍ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الأُسْلُوبِ وَ البَيَانِ؟

چه چیزی زبان را در شیوه و گفتار غنی می‌سازد؟

كَمْ تَبَادُلُ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي العَالَمِ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الأُسْلُوبِ وَ البَيَانِ.

تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، زبان را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد.

۵- مَتَى ازدادَ نُفُودُ اللُّغَةِ الفَارِسيَّةِ فِي اللُّغَةِ العَرَبِيَّةِ؟

کی (چه وقت) نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت؟

كَمْ فِي العَصْرِ العَبَّاسِيِّ ازدادَ نُفُودُ اللُّغَةِ الفَارِسيَّةِ فِي اللُّغَةِ العَرَبِيَّةِ.

در دوره عباسی نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت.

۶- ما هُوَ الأَصْلُ * الفَارِسيُّ لِكَلِمَةِ «كَنْز»؟ رِيشَةُ فارسی كلمه «كَنْز» چیست؟

كَمْ أَصْلُهَا الفَارِسيُّ هُوَ «كَنْج». رِيشَةُ فارسی آن همان «كَنْج» است.

بِرْكَدِ اِعْلَمُوا

مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ

فعل های پرکاربرد «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ و أَصْبَحَ» افعال ناقصه نام دارند.

★ **كَانَ** چند معنا دارد:

سه شکل ماضی مضارع و امر را دارد:
كان يَكُونُ كُنْ

۱- به معنای «بود»؛ مثال: كَانَ الْبَابُ مُغْلَقًا. در بسته بود.

۲- به معنای «است»؛ مثال: ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ الأحزاب: ۲۴^۹

بی گمان خدا آمرزنده و مهربان است.

۳- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی استمراری»؛ مثال: كانوا يَسْمَعُونَ: می شنیدند.

۴- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی بعید»؛ مثال: «كَانَ الطَّالِبُ سَمِعَ» و «كَانَ الطَّالِبُ قَدْ سَمِعَ» به این معناست: «دانش آموز شنیده بود».

۵- «كَانَ» بر سر «ل» و «عِنْدَ» معادل فارسی «داشت» است؛ مثال:

كَانَ لِي خَاتَمٌ فَضَّةٌ. انگشتر نقره داشتم. كَانَ عِنْدِي سَرِيرٌ خَشْبِيٌّ. تختی چوبی داشتم.

مضارع كَانَ «يَكُونُ» به معنای «می باشد» و امر آن «كُنْ» به معنای «باش» است.

★ **صَارَ و أَصْبَحَ** به معنای «شد» هستند. مضارع صَارَ «يَصِيرُ» و مضارع أَصْبَحَ «يُصْبِحُ» است؛ مثال:

شکل ماضی مضارع و امر دارد:
صار يصير صِرْ
أصبح يُصبحُ من باب إفعال

﴿... أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً﴾ الْحَجَّ: ۶۳^۲

از آسمان، آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می شود.

نَظَّفَ الطُّلَّابُ مَدْرَسَتَهُمْ، فَصَارَتِ الْمَدْرَسَةُ نَظِيفَةً^۹.

دانش آموزان مدرسه شان را تمیز کردند و مدرسه تمیز شد.

لیس: مضارع و امر ندارد.
فعل ماضی است با مفهوم حال (نیست)

★ **لَيْسَ** یعنی «نیست»؛ مثال:

﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آل عمران: ۱۶۷

با دهان هایشان چیزی را می گویند که در دل هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می کنند دانایتر است.

كَمْ إِخْتَبَرَ نَفْسَكَ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْآيَاتِ.

فعل کمکی (معین) ومعادل ماضی استمراری

۱- ﴿وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ﴾ مريم: ۵۵

خانواده خود را به نماز و زکات امر می کرد.

امری ثابت و همیشگی = است (مورد سوال است) یا سوال می شود.

۲- ﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ الإسراء: ۳۴^۹

به عهد و پیمان وفا کنید زیرا از عهد و پیمان سوال می شود.

فعل ناقص به معنای «نیست»

۳- ﴿... يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ الْفَتْح: ۱۱

چیزی که بر دل هایشان نیست، بر زبان هایشان می گویند.

^{۹۱} كان: هرگاه بر امری ثابت و همیشگی مانند قانونی علمی دلالت کند ، «است» معنا می کنیم. اگر جواب شرط واقع شود، میتوان به زمان «حال» است می باشد» معنا کرد.

^۹ الْمُخْضَرَّةُ: سرسبز

^۹ نَظَّفَ: تمیز کرد / املاى صحیح کلمه «مسئول» در عربی به این شکل است: «مَسْئُول»

^۹ أَوْفُوا: وفا کنید

لقد کان: بوده است ✓
یا امری ثابت و همیشگی حساب کنیم
= لقد کان: است ✓

۴- ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلِّسَائِلِينَ﴾ يوسف: ۷
قطعاً در [سرگذشت] یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسشگران است.

۵- ﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَآلَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ آل عمران: ۱۰۳
نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید. (ترجمه فولادوند)

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت‌وگوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

جواز برگرد (مَعَ الطَّيِّبِ)

الْمَرِيضُ	الطَّيِّبُ
ما يَكُ؟ تو را چه می‌شود؟	أَشْعُرُ بَلَمَّ ^۱ فِي صَدْرِي، وَ عِنْدِي صُدَاعٌ. در سینه‌ام احساس درد می‌کنم و سردرد دارم.
أَصْغَطُ الدَّمَّ عِنْدَكَ أَمْ مَرَضُ السُّكَّرِ؟ آیا فشار خون داری یا بیماری قند؟	ما عِنْدِي صَغَطُ الدَّمِّ وَ لَا مَرَضُ السُّكَّرِ. فشار خون و بیماری قند ندارم.
بَعْدَ الْفَحْصِ يَقُولُ الطَّيِّبُ: پزشک بعد از معاینه می‌گوید:	
أَنْتَ مُصَابٌ بِرُكَامٍ ^۲ ، وَ عِنْدَكَ حُمٌّ ^۴ شَدِيدَةٌ. اَكْتُبْ لَكَ وَصْفَةً. تو دچار سرماخوردگی شده‌ای (سرما خوردی)، و تب شدیدی داری. برایت نسخه‌ای می‌نویسم.	مَاذَا تَكْتُبُ لِي، يَا حَضْرَةَ الطَّيِّبِ؟ ای جناب پزشک، برایم چه می‌نویسی؟
أَكْتُبُ لَكَ الشَّرَابَ وَ الْحَبُوبَ الْمُسَكِّنَةَ. برایت شربت و قرص‌های مسکن می‌نویسم.	مِنْ أَيْنَ اسْتَلِمَ الْأَدْوِيَةَ؟ داروها را از کجا بگیرم (دریافت کنم)؟
اسْتَلِمَ الْأَدْوِيَةَ فِي الصِّيدَلِيَّةِ الَّتِي فِي نِهَائِهِ مَمْرٌ ^۹ الْمُسْتَوْصَفِ. داروها را از داروخانه‌ای که در انتهای راهروی درمانگاه است، بگیر (دریافت کن)	شُكْرًا جَزِيلًا. خیلی ممنون
تَتَحَسَّنُ ^۵ حَالُكَ. حالت خوب می‌شود.	إِنْ شَاءَ اللَّهُ. اگر خدا بخواهد.
مَعَ السَّلَامَةِ. به سلامت.	فِي أَمَانِ اللَّهِ. خدا حافظ.

۱- الْأَلَمُ: درد ۲- الْمُنْصَابُ: دچار ۳- الرُّكَامُ: سرماخوردگی شدید ۴- الْحُمَّى: تب ۵- تَتَحَسَّنُ: خوب می‌شود

۹ آیات: نشانه‌ها

۹ أَلْفٌ: همدلی کرد، پیوست

۹ كَسْرَةُ آخِرِ كَلِمَةٍ اسْتَلِمَ بِخَاطَرِ رَفْعِ التَّقَايِ سَاكِنِينَ هَسْتِ. اسْتَلِمَ (فَعَلَ امْر) + الْأَدْوِيَةَ = اسْتَلِمَ الْأَدْوِيَةَ

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنُ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبِ الْحَقِيقَةِ.

۹

۸

۱- الْمَسْكُ عِطْرٌ يَتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغَزْلَانِ.
مشک، عطری است که از نوعی از آهوان گرفته می‌شود.

۲- الْأَشْرَشْفُ قِطْعَةٌ فُماشٍ تَوْضَعُ عَلَى السَّرِيرِ.
ملافه، تکه پارچه‌ای که روی تخت گذاشته می‌شود.

۳- الْعَرَبُ يَنْطِقُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا.
عرب‌ها کلمه‌های وارد شده را طبق ریشه آن به زبان می‌آورند.

۴- فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مِثَالُ الْكَلِمَاتِ الْمُعْرَبَةِ ذَاتُ الْأُصُولِ الْفَارِسِيَّةِ.
در زبان عربی، صدها کلمه عربی شده دارای ریشه‌های فارسی وجود دارد.

۵- أَلَفَ الدُّكْتُورُ التُّونِجِيَّ كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ التُّرْكِيَّةَ الْمُعْرَبَةَ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات ترکی عربی شده در زبان عربی در بر می‌گرفت.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيْنُ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

۱- تَجْرِي الرِّيحُ مِمَّا لَا تَشْتَهِي السُّفُنَ.
بادها به سمتی که کشتی‌ها نمی‌خواهند، جریان دارند.

۲- الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ.
کسی که از چشم دور است، از قلب دور است.

۳- أَكَلْتُمْ مَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي.
خرمایم را خوردید و از فرمانم سرپیچی کردید.

۴- خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ.
بهترین سخن آن است که کم باشد و راهنمایی کننده.

۵- الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ.
صبر کلید گشایش است.

۶- الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ.
خوبی در چیزی است که اتفاق افتد.

هر چه پیش آید خوش آید.

کم گوی و گزیده گوی چون دُرُّ.

گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.

نمک خورد و نمکدان شکست.

از دل برود هر آنکه از دیده رود.

بَرَدِ کشتی آنجا که خواهد خدای وگر جامه بر تن دَرَدِ ناخدا

^{۹۸} غَزْلَانِ، غَزَالِ) اُبدَانِ (بَدَنَ)، اُدْيَانِ (دِينِ)، جِيرَانِ (جَارَ)، اَسْنَانِ (سَنَ) جمع مکسر هستند.

^{۹۹} تَشْتَهِي: می‌خواهد، میل دارد

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

- | | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱- لا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ. | روی درخت ننویس. |
| ۲- كَانُوا يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ. | نامه‌هایی می‌نوشتند. |
| ۳- لَمْ يَكْتُبْ فِيهِ شَيْئًا. | در آن چیزی نوشت. |
| ۴- مَنْ يَكْتُبُ يَنْجَحْ. | هر کس بنویسد، موفق می‌شود. |
| ۵- يَكْتُبُ مِثْلَ عَلَى الْجِدَارِ. | ضرب المثلی روی دیوار نوشته می‌شود. |
| ۶- كُنْتُ أَكْتُبُ إِجَابَاتِي. | جواب‌هایم را می‌نوشتم. |
| ۷- أَكْتُبُ بِخَطِّ وَاضِحٍ. | با خطی واضح بنویس. |
| ۸- سَأَكْتُبُ لَكَ الْإِجَابَةَ. | برایت جواب را خواهم نوشت. |
| ۹- لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً. | جمله‌ای نخواهم نوشت. |
| ۱۰- قَدْ كُتِبَ عَلَى اللُّوحِ. | روی تخته نوشته شده است. |
| ۱۱- أَخَذْتُ كِتَابًا رَأَيْتُهُ. | کتابی را که دیده بودم (دیدم) گرفتم. |

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: ابْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي الْجُمْلِ.

(اسمُ الْفَاعِلِ، اسمُ الْمَفْعُولِ، اسمُ الْمُبَالَغَةِ، اسمُ الْمَكَانِ، اسمُ التَّفْضِيلِ)

اسم بر وزن أَفْعَل - فُعَلَى خیر و شرّ تفضیلی	وزن مَفْعَل - مَفْعَلَة جمع: مفاعِل	وزن فَعَال - فَعَالَة	وزن مفعول مُ مَعَّ	وزن فاعل مُ مَعَّ
---	--	--------------------------	-----------------------	----------------------

۱- ﴿... يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ...﴾ طه: ۱۲۸

در سراهایشان راه می‌روند.

مَسَاكِين (وزن مَفَاعِل)، مَفْرَدَةٌ: مَسْكَن (بر وزن مَفْعَل): اسمُ الْمَكَانِ

۲- ﴿... اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا﴾ نوح: ۱۰

از پروردگارتان آمرزش بخواهید قطعاً او بسیار آمرزنده است.

غَفَّارًا (وزن فَعَال): اسمُ الْمُبَالَغَةِ

فعل مجهول نائب فاعل

۳- ﴿... يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيَاهُمْ...﴾ الرحمن: ۱۴

گناهکاران با چهره و سیمایشان شناخته می‌شوند.

الْمُجْرِمُونَ (مُ + عَ): اسمُ الْفَاعِلِ

مفردشان: بقعة - بهيمة

۴- إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبِهَائِمِ. الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قطعاً شما حتی درباره (در قبال) قطعه زمین‌ها و چارپایان مورد سوال واقع می‌شوید. (مسئول هستید)

مَسْئُولُونَ (بر وزن مَفْعُول): اسمُ الْمَفْعُولِ

۵- إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقِ الْحَسَنُ. الْإِمَامُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قطعاً بهترین نیکی، خوی نیکوست.
أَحْسَنَ (بر وزن أَفْعَل) : اِسْمُ التَّفْضِيلِ

۶- يَا رَازِقُ كُلُّ مَرْزُوقٍ. مِنْ دُعَاءِ الْجَوْشَنِ الْكَبِيرِ
ای روزی دهنده هر روزی داده شده‌ای.
رازق (بر وزن فاعل) : اِسْمُ الْفَاعِلِ
مَرْزُوقٍ (بر وزن مفعول) : اِسْمُ الْمَفْعُولِ

الْتَّمَرِينَ الْخَامِسُ: عَيْنِ التَّرْجَمَةِ الصَّحِيحَةِ، وَ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

۱- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾ هود: ۴۷
فعل مضارع **ندارم**
گفت: پروردگارا، من به تو ...

(الف) ... پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.

(ب) ... پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم.
اِسْمُ التَّنْكِهَةِ: عَلِمَ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ

۲- ﴿... وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ النساء: ۳۲
فعل امر **است**

(الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست.
(ب) و از فضل خدا سؤال کردند، قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.
اِسْمُ التَّنْكِهَةِ: كُلُّ شَيْءٍ، عَلِيمًا وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ

۳- ﴿... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ النبأ: ۴۰
بدان + ه **بودم**
روزی که ...

(الف) ... آدمی آنچه را با دستانش پیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: کاش من خاک بودم.

(ب) ... مرد آنچه را با دستش تقدیم کرده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: من همانند خاک شدم.
اَلْفِعْلُ الْمَضَارِعُ: يَنْظُرُ، يَقُولُ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كُنْتُ

۴- ﴿كَانَ الْأَطْفَالُ يَلْعَبُونَ بِالْكَرَةِ عَلَى الشَّاطِئِ وَبَعَدَ اللَّعِبِ صَارُوا تَشَيْطِينَ﴾
معادل ماضی استمراری **شدند**

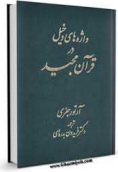
(الف) کودکان در کنار ساحل با توپ بازی می‌کردند و پس از بازی با نشاط شدند.
(ب) بچه‌ها در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند.

اَلْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ: الْكَرَةُ، الشَّاطِئِ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ: اللَّعِبِ
كان + مضارع منفی

۵- ﴿كُنْتُ سَاكِنًا مَا قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لِأَعْرِفُ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضِعِ﴾
بودم **ماضی منفی** **ماضی استمراری منفی**

(الف) ساکت شدم و کلمه‌ای نمی‌گویم؛ برای اینکه چیزی از موضوع نمی‌دانم.

(ب) ساکت بودم و کلمه‌ای نگفتم؛ زیرا چیزی درباره موضوع نمی‌دانستم.
اَلْمَفْعُولُ: كَلِمَةً، شَيْئًا وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: عَنِ الْمَوْضِعِ



البَحْثُ الْعِلْمِيُّ | برگرد

اَكْتُبْ عِشْرِينَ كَلِمَةً مُعَرَّبَةً أَصْلُهَا فَارِسِيٌّ مِنْ أَحَدِ هَذِهِ الْكُتُبِ.

طازج: تازگ (تازه) طست: تشت فالودج: پالودگ (فالوده) قصعة: کاسه گعک: کاک (کیک) لعل: لال مارستان: بیمارستان مهرجان: مهرگان (جشنواره) نرجس: نرگس نسرین: نسرين نفظ: نفت إبريق: آبریز	توت: توت (فِرصاد) توتیاء: توتیا جاموس: گاومیش جزية: گزیت رُستاق: رُستاق (روستا) زنجبیل: زنگبیل سُرادق: سراپرده سِکَنجَبین: سرکه انگبین سُندس: سندس سوسن: سوسن صُولجان: چوگان	أسوار: سوار أسوار: دستوار (دستبند) بادزهر: پادزهر بخت: بخت برقع: پرده بَنَفَسَج: بنفشگ بیدق: پیادگ (پیاده) پسته: فُستق تاج: تاج تبا+شیر: تبا+شیر(مثل) الحلیب: در عربی طباشیر گویند.
--	--	--

لِلْمُطَالَعَةِ | برگرد

الْمُعْرَبَاتُ الْفَارِسِيَّةُ

إبريسم: ایریشم / إبريق: آبریز / أرجواني: ارغوانی / أستاذ: استاد / استبرق: سترگ / أسطوانة: استوانه / بابونج: بابونه / بخشيش: بخشش (بِالْفَارِسِيَّةِ: انعام) / بابوج (نوع من الجذاء) / باپوش / باذنجان: باتنگان (بِالْفَارِسِيَّةِ: بادمجان) / بربط: بر بِالْفَارِسِيَّةِ: سینه + بت: بالفارسیه: اردک) / من آلات المویسی / برزخ: برز آخو (العالم الأعلى: جهان بالا) / برنامج: برنامه / پرواز: پرواز / قاب: قاب / برید- بریده دم: پست / بستان: بوستان / بغداد: بَغ + داد (خداداد) / بوسة: بوسه / بهلوان: بهلوان (بِالْفَارِسِيَّةِ: بندباز) / بس: بس / ببط: بت (بِالْفَارِسِيَّةِ: اردک) / بلور: بلور / بنفَسَج: بنفشه / تاریخ: تاریخ / تاریک / تتویج: تاج گذاری / تاج: تاج / تخت: تخت / ترجمان: ترجمان (ترجمان) / ترزبان / تنور: تنور / توت: توت / جاموس: گاومیش / جزر: جزر / جص: گچ / جلاب: گلاب / جلنار: گلنار / جناح: گناه / جندی: گندی / جوراب: گورپا (گورپا) / جوز: جوز (بِالْفَارِسِيَّةِ: گردو) / جوشن: جوشن زره / جوهر: جوهر / حریاء: هوربان (هور: خور «خورشید») / خانه: خانه (بُيُوتٌ فِي عِبَةِ الشُّطْرَجِ) / حنّاق: گندگ / دجله: تیگره (تند و تیز) / درویش: درویش / دستور: دستور / دبیاج: دبیاج / دین: دین / رازیانه: رازق / روچیک: روزیک «روزی» / روزنامه: روزنامه (بِالْفَارِسِيَّةِ: تقویم) / روزنه: روزنه / رهنامج: رهنامه (دلیل للِسَفَرَاتِ الْبَحْرِيَّةِ) / زَرَكِش: زَرَكِش (نَسَجَ الْقَمَاشِ بِخِيوطٍ مِنَ الدَّهَبِ: تارهای زر به پارچه کشید) / زمان: زمان / زَمهرير: بسیار سرد / زنبیل: زن: امرأة + بال: يد = عَلَى يَدِ الْمَرْأَةِ / زنجار: زنجار / سادج: ساده «سذاجة: سادگی» / ساعة: سایه / سجیل: سنگ گل / سخط: سخت (الْعَصَبُ الْكَثِيرُ) / سراج: چراغ / سرادق: سراپرده / سرخس: سرخس / سرداب: سرداب (زیر زمین: بِنَاءٌ تَحْتَ الْأَرْضِ) / سَرمد: سَرآمد (بی آغاز و پایان: مَا لَا أَوَّلَ لَهُ وَ لَا آخِرَ) / سروال: شلوار / سگر: شکر / سکنجبین: سرکه انگبین / سلجم: سلجم / سنجاب: سنجاب / سوسن: سوسن / شاشه: صفحه تلویزیون / شیشه / شیشه / شاهین (صقر): شاهین / شوندر: چغندر / شهدانج: شهدانه / شهد: عسل / شیء: شیء / صقق: دست زد / چپک / صلیب / چلیبا / صنج: چنگ، سنج / طازج: تازه / طست: تشت / عبقری: آیکاری / عفریت: آفرید / فرجار، برکار / پرگار / فستق: پسته / فلفل: پلپل / فولاد: فولاد / فیروز: فیروز / فیروزج: فیروزه / فیل: فیل / کاس: کاسه / کافور: کاپور / گهرباء: کاه ربا / گنز: گنج / إجم: لگام / محراب: مهرباب / مسک: مشک / میزاب: ناودان «گمیز+آب» / نارنج: نار رنگ / ناریج / نسرین: نسرین / نفظ: نفت / نمارق: بالش ها (جمع نرَمَك) / نمودج: نمونه / ورد: ورد / وزیر: ویچیر / هندسه: اندازه

برگرد به فهرست

در امتحانات و کنکور از بخش معرّبات فارسی هیچ سؤالی طرح نمی شود.